

چالش‌های نظری و عملی
در سیاست خارجی
جمهوری اسلامی ایران



دکتر احمد نقیب‌زاده*

* دکتر احمد نقیب‌زاده استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران می‌باشد. (anaghib@ut.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۱/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۲/۱۰

فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۸، صص ۳۳-۵۵.



چکیده

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در واقع ترجمان و تبلور احساسات ملی و تلاش پیوسته‌ای است که از قرن نوزدهم برای رهایی از سلطه خارجی در جریان بوده است. اقداماتی نظیر تلاش برای یافتن یک نیروی سوم در عصر ناصری، تلاش برای استقلال در عصر مشروطه و تلاش برای ایجاد یک موازنه منفی در دوره نهضت ملی شدن نفت، از جمله تلاش‌هایی است که برای رهایی از سلطه خارجی انجام شده. با این حال در انقلاب اسلامی، سیاست غرب‌گرایی و اتحاد با امریکا جای خود را به شعار نه شرقی و نه غربی داد. مردم ایران که فقط قدرت انقلابی خود را می‌دید دیگر نیازی به محافظه‌کاری نداشت و در نتیجه از موضع دفاع پیشینیان خود خارج و حالت تهاجمی گرفت. در اینجا بود که نوع دیگری از سیاست بی‌طرفی به ظهور رسید و در عین حال با نوعی سیاست جانبدارانه از سوی سایر ملت‌های مسلمان همراه شد که در راستای پیروی از سیاست وحدت جهان اسلام بود. اکنون و با گذشت سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی نیاز به بررسی سیاست‌ها و اقدامات گذشته و راه پیش رو احساس می‌شود.

واژه‌های کلیدی: انقلاب اسلامی، سیاست خارجی، عقلایی‌سازی،

بی‌طرفی فعال، انزوگرایی

مقدمه

فضای باز سیاسی برای یک رژیم محافظه‌کار و متزلزل به‌منزله خودکشی است. اما آیا چاره دیگری برای شاه که با یک محیط اجتماعی ملتهب از یکسو و فشارهای بین‌المللی از سوی دیگر روبه‌رو بود وجود داشت؟ انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ابعاد متعددی داشت. اما در حوزه سیاست خارجی این انقلاب ترجمان و تبلور احساسات ملی و تلاش پیوسته‌ای محسوب می‌شد که از قرن نوزدهم برای رهایی از سلطه خارجی در جریان بود. تلاش برای یافتن یک نیروی سوم، در عصر ناصری، تلاش برای استقلال در عصر مشروطه و تلاش برای ایجاد یک موازنه منفی در دوره نهضت ملی شدن نفت.

چنین بود که به‌ناگاه سیاست غرب‌گرایی و اتحاد با امریکا جای خود را به شعار و سپس سیاست نه‌شرقی و نه‌غربی داد. اما این شعار نماد بیرونی و موضع رسمی دولت برآمده از انقلاب بود که چاره‌ای جز رعایت رسوم جاری و توجه به عقلانیت سیاسی نداشت. در پس این موضع رسمی در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب موجی از احساسات و طوفان‌های انقلابی قرار داشت که اعتنای اندکی به رسوم بین‌المللی داشت. این موج شعار نه‌شرقی و نه‌غربی را به فریاد مرگ بر امریکا، مرگ بر انگلیس، مرگ بر اسرائیل، مرگ بر فرانسه تبدیل کرد. مردم ایران که فقط قدرت انقلابی خود را می‌دید دیگر نیازی به محافظه‌کاری نداشت و در نتیجه از موضع دفاع پیشینیان خود خارج و حالت تهاجمی به خود گرفت. در اینجا بود که نوع دیگری از سیاست بی‌طرفی به ظهور می‌رسید.

اما در همان حال نوعی سیاست جانبدارانه و متعهد نیز نقش می‌بست که در آن کسی متعهد بسان موجودات مسلوب‌الاراده چندان به حساب نیامده و راهی جز

پیروی از منویات انقلابی ملت ایران نداشتند. این طرف‌ها سایر ملت‌های مسلمان بودند که می‌بایست از سیاست وحدت جهان اسلام ایران پیروی کنند. البته این بدان معنا نیست که ندای وحدت ایران اسلامی هیچ بازتابی در میان مسلمانان دیگر نداشت، بلکه درست برعکس، امواج اسلام‌گرایی، جهان اسلام را فراگرفت و ایرانیان می‌رفتند تا با کمک برادران دینی خود طرحی نو دراندازند که در آن مستکبران به‌سزای اعمال ناشایست خود رسیده و عدل اسلامی بر جهان سایه افکند. اما سه دهه پس از آن مشخص شد کدام قسمت از این اهداف و شعائر قابل تحقق و کدام قسمت غیرقابل تحقق است. در نتیجه آن همه شور انقلابی که می‌خواست نظم جهان را دگرگون سازد جای خود را به نوعی انزواگرایی و بی‌طرفی منفعلانه داد تا آنکه در سال‌های اخیر از نو یک دیپلماسی تهاجمی مورد توجه قرار گرفت که از پاره‌ای جهات با توفیق همراه بود.

۱. چالش‌های نظری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

یکی از نقصان‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی فقدان یک چهارچوب نظری مدون و شفاف یا دست‌کم یک دکترین مشخص بود. درعین حال به تدریج رویکردی نقش بست که بیشتر محدودده‌ها را مشخص می‌کرد تا چهارچوب‌های عملیاتی. آنچه به‌وجود آمد در واقع چشم‌اندازی است از پاره‌ای اصول قانون اساسی، بیانات و رهنمودهای رهبران طراز اول این نظام، پاره‌ای شعارهای جافتاده که حکم یک اصل تخطی‌ناپذیر پیدا کرده‌اند، مانند استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و جهت‌گیری‌های خاص مثل معارضة با صهیونیسم. در این چشم‌انداز دو محور ممنوعیت از ورود به اتحادیه‌ای نظامی یا اتحاد با قدرت‌های خارجی از یکسو و گرایش به وحدت با جوامع اسلامی و ایجاد یک جبهه متحد از مسلمانان و مستضعفان از سوی دیگر قابل تفکیک است که یکی سلبی و دیگری ایجابی است. ظاهراً جنبه‌های سلبی با روحیه ایرانی بیشتر همخوانی دارد تا جنبه‌های ایجابی آن.

۱-۱. نظریه اسلامی روابط بین‌الملل

و چشم‌انداز یک دکترین در سیاست خارجی ایران

از آنجا که به نظر می‌رسید اسلام در تمامیت خود نظریه حکومت و ایدئولوژی

سیاسی جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد، باید دید آیا یک نظریه اسلامی روابط بین‌الملل یا سیاست خارجی خاص وجود دارد یا نه؟

اسلام نیز مانند سایر ادیان الهی تأکید بر تقسیم‌بندی‌های اعتباری مثل دولت، ملت و غیره ندارد. اما برعکس انسان‌ها را به باورمندان و ناباوران به دین حنیف تقسیم می‌کند. سپس برپایه این تقسیم‌بندی، تقسیم‌بندی‌های دیگری به وجود می‌آید که از سکونت یا سایر منسوبات انسان سرچشمه می‌گیرد. مثل محل زندگی باورمندان که از آن به دارالاسلام تعبیر می‌شود و محل سکونت ناباوران که به آن دارالکفر می‌گویند و جایی که بین مسلمانان و کفار جنگی وجود نداشته باشد دارالصلح و جایی که جنگ وجود داشته باشد دارالحرب نامیده می‌شود. از آنجا که مسلمانان باید بر مبنای اخوت اسلامی از جنگ با یکدیگر بپرهیزند، باید جبهه متحد و ید واحده‌ای را در برابر غیرمسلمانان به وجود آورند. از این فراتر مسلمانان می‌توانند در برابر استکبار جهانی با غیرمسلمانی که برای رهایی تلاش می‌کنند و با مسلمانان هم سر عداوت ندارند متحد شده و جبهه جهانی مستضعفین را به وجود آورند. (نقیب‌زاده، ۱۳۷۳: ۳-۱۶۰)

بر مبنای چنین نگرشی است که بند ۱۶ اصل سوم قانون اساسی ایران دولت ایران را موظف به حمایت همه‌جانبه از مستضعفان جهان ساخته و بیان می‌دارد «تنظیم سیاست خارجی کشور باید بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان» صورت گیرد. یکی دیگر از اصولی که به‌طور جدی بر سیاستگذاری خارجی جمهوری اسلامی اثر می‌گذارد اصل نهم است که می‌گوید: «در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است...»

اصول دیگری نیز وجود دارد که تکالیف سلطه‌دولت را مشخص و عملاً دولت را به‌نوعی بی‌طرفی و عدم گرایش به ائتلاف و تعامل مجبور می‌سازد. اصل هشتاد و یکم قانون اساسی می‌گوید: «دادن امتیاز، تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است.»



اصل هشتاد و دوم: «استخدام کارشناسان خارجی از طرف دولت را ممنوع می‌کند، مگر در موارد ضرورت که با تصویب مجلس شورای اسلامی مشروعیت پیدا می‌کند».

برپایه اصل یکصد و چهل و ششم: «استقرار هرگونه پایگاه نظامی خارجی در کشور هرچند به‌عنوان استفاده صلح‌آمیز باشد ممنوع است».

اصل یکصد و پنجاه و دوم: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحراب استوار می‌سازد».

اصل یکصد و پنجاه و سوم می‌گوید: «هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد ممنوع است».

اصل یکصد و پنجاه و چهارم اشعار می‌دارد: «جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان را در کل جامعه بشری آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند».^۱

اما پشتوانه این اصول خطبه‌ها و بیانات امام خمینی و سایر رهبران جمهوری اسلامی ایران بود که شدت و غلظت آنها به‌مراتب از عبارات حقوقی مندرج در قانون اساسی فراتر می‌رود. امام خمینی در جمع نمایندگان انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها گفتند: «خارجی‌ها شیاطینی هستند که می‌خواهند همه‌چیز ما را ببرند».

(در جست‌وجوی راه امام از کلام امام، ۱۳۶۲: ۱۷۱) یا آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه در مورد سیاست خارجی تأکید می‌کند: «آنچه مربوط به سیاست خارجی است باید گفت همان سیاست نه‌شرقی و نه‌غربی است که جمهوری اسلامی اعلام کرده است و شعاری که مردم در خیابان‌ها و مجامع می‌دهند با همه معنایش در جامعه وجود دارد». (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۶: ۲۱۵)

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، وزارت ارشاد اسلامی، اداره کل تبلیغات و انتشارات.



آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت ایران هم در دیدار با وزیر صنایع جمهوری خلق یمن اظهار می‌دارد: «کشورهای عربی و غیرعربی که مواضع ضدامپریالیستی دارند باید متحد شوند و علیه سیاست‌های درازمدت استکبار جهانی مبارزه کنند.» (چهار سال با مردم، ۱۳۶۴: ۱۲۷)

درواقع رهبران جمهوری اسلامی ایران تقاضا یا پیشنهاد ایجاد یک جبهه جهانی مستضعفین در برابر مستکبرین را مطرح و در عبارات مختلف عنوان می‌کردند. اگر بخواهیم بازتاب این سخنان، اصول و شعارها را در ذهن دیگران ببینیم می‌توانیم به یک نویسنده غربی پاکستانی الاصل اشاره کنیم که مسائل عمده سیاست خارجی ایران را حول چندین مسئله قابل طرح می‌داند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: (۱) ناسیونالیسم و وحدت اسلامی؛ (۲) گسترش و صدور انقلاب؛ (۳) فعال کردن جهان سوم؛ (۴) باور به تفاوت و سلسله‌مراتب بین دولت‌ها؛ و (۵) زیرسؤال بردن هنجارها و قواعد بین‌المللی. (Bahar, 1999: 169-170) این نقل‌قول از آن جهت اهمیت دارد که بدانیم پیرامون ذهنی ما چیست؟ و اعمال ما را چگونه دآوری می‌کند؟

ایدئولوژی اسلامی روابط بین‌الملل از نظر صوری شباهت زیادی به ایدئولوژی اتحاد جماهیر شوروی پیدا کرده که در آن ابتدا جبهه متحد کارگران جهان در برابر سرمایه‌داران قرار می‌گرفت و به تدریج این تقابل جای خود را به تقسیم جهان به دو اردوگاه سوسیالیسم و سرمایه‌داری داد. در سخنان رهبران انقلاب اسلامی بارها به وحدت جهان اسلام برمی‌خوریم. امام خمینی در جمع یک هیئت لیبیایی فرمود: «من همیشه سعی‌ام بر این بوده است که مسلمین ید واحده باشند بر اعداء». این ید واحده در برابر جبهه متحد کفر فرض می‌شد. چنانکه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه می‌گوید: «ما با جبهه کفر باید حسابمان را مشخص بکنیم... راه اسلام این است که به این سوره‌هایی که الان قرائت می‌کنیم توجه شود که جبهه اسلام [باید] علیه کفر که امروز از امریکا تا منافقین، طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد متحد شود... آنها یک طرف، ما هم یک طرف». (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۶: ۱۱۲) این دو جبهه قابل تعریف در دو اردوگاه استکبار و استضعاف هم هستند که شباهت زیادی به اندیشه دو اردوگاه سوسیالیسم و



سرمایه‌داری دارد. امام خمینی جمعاً ۱۳۳ بار از واژه مستضعفان یا مستضعفین و ۹۶۹ بار از واژه استکبار و ۱۳ بار از واژه مستکبرین و ۵۵۷ بار از واژه استعمار برای تشریح اندیشه تقسیم جهان به دو اردوگاه استفاده کردند.

بی‌آنکه منکر ارزش والای این اندیشه‌ها و آرمان‌ها شویم باید اذعان کنیم این اصول و اندیشه‌ها همیشه و در اساس دچار نوعی تخالف ذاتی با خود و با جوهر سیاست خارجی هستند. می‌توان دولتی را موظف کرد از شهروندان خود مالیات بگیرد، آنگاه تمام تلاش و اهداف خود را در خدمت مستضعفان جهان قرار دهد؟ می‌توان جهان پاره‌پاره اسلام و ده‌ها حکومت متضاد و ناهمگن آن که در رأس آنها دیوانگانی چون *صدام و قذافی* و ماکیاولیست‌هایی چون *حافظ اسد* و رژیم‌های سرسپرده‌ای چون خاندان هاشمی در اردن قرار داشتند را به وحدت سوق داد؟ البته قدرت ایمان را نمی‌توان دست‌کم گرفت، به‌ویژه آنکه در پایان دهه سوم انقلاب، ایران به پیشرفت‌های چشمگیر در زمینه تسلیحات هم مجهز شده است.

۲-۱. واقعیت خود را تحمیل می‌کند

جمهوری اسلامی ایران که در پی وحدت جهان اسلام بود از نخستین روزهای حیات خود با حمله یک کشور مسلمان دیگر یعنی عراق روبه‌رو شد. جنگ هشت‌ساله‌ای که به این ترتیب بر ایران تحمیل می‌شد نقش مهمی در رشد احساسات ناسیونالیستی و طرح منافع ملی به‌عنوان معیار کنش خارجی ایفا کرد. ایران اسلامی، از این پس به‌جای صرف انرژی برای وحدت جهان اسلام و پشتیبانی از نهضت‌های اسلامی بیشتر به حفظ و تحکیم جایگاه خود می‌اندیشید. طرح نظریه ام‌القرای اسلام نماد نظری این تحول بود. این حرکت آرام از پایان جنگ و اوایل دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی شروع و در دوره اول ریاست جمهوری خاتمی به اوج خود رسید. یک نویسنده خارجی در این مورد می‌نویسد: «مدت‌ها صدور انقلاب اسلامی اولویت ایدئولوژیک اول حکومت ایران را تشکیل می‌داد. اما امروزه با گذشت ۱۵ سال از انقلاب اسلامی این آرزو و بلندپروازی به‌دلیل فقدان ابزارهای نظامی، اقتصادی و سیاسی به کنار گذاشته شده و ایران صرفاً به حفظ و ادامه حیات خود می‌اندیشد». (Lamote, 1995: 5)



آنچه صورت گرفت نظیر سیاست شوروی در سال‌های اول انقلاب بلشویکی بود که به جای نظریه انقلاب جهانی یا انقلاب در انقلاب تروتسکی نظریه اولویت تقویت سوسیالیسم در روسیه را پذیرفت و توانست چندان قدرت بگیرد که در جنگ جهانی دوم، نیمی از اروپا را به‌زیر سیطره خود درآورد. به هر صورت بسیار بودند تحلیلگرانی که جمهوری اسلامی را به‌رغم شعارهای ظاهری خود، تلاشی در جهت ایجاد یک دولت ملی ایرانی توصیف می‌کردند. از آن جمله اولیویه روا متخصص فرانسوی در امور آسیای میانه که جمهوری اسلامی ایران را در حال گذار به یک دولت ملی توصیف کرد. (Roy, 1999: 13)

این چرخش به ایران کمک کرد تا بسیاری از مواضع تنش‌زای خود را کنار گذاشته و عملاً سیاست تنش‌زدایی، گفت‌وگوی تمدن‌ها و صلح‌خواهی را در عرصه بین‌المللی در پیش گیرد. در حقیقت اگر حساب دولت ایران را از نیروهای انقلابی که پیوسته سعی داشته‌اند دولت را در اختیار خود و اهداف و آرمان‌های خود قرار دهند جدا سازیم، به این نتیجه می‌رسیم که دولت ایران هیچ‌گاه موضع خصمانه‌ای در برابر نظام بین‌المللی اتخاذ نکرده است. شعار انحلال سازمان ملل، نبرد همه‌جانبه علیه امپریالیسم و نابودی تمدن غرب از سوی نهادهای رسمی دولت عنوان نشد. درعین حال کسانی مانند پل بالتا معتقد هستند پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۸ را باید نقطه شروع سیطره اصل «مصلحت دولت» بر رفتار سیاسی ایران تلقی کرد. چنانکه اندکی پس از آن نیز هاشمی رفسنجانی در ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۹ طی سخنانی اعلام کرد بدون بنیه اقتصادی لازم، نمی‌توان به جنگ شیطان بزرگ رفت و ما باید تلاش خود را برای توسعه اقتصادی به‌کار گیریم. هاشمی در دوره ریاست جمهوری خود کشور را به‌سوی اصلاحات اقتصادی سوق داد و این نیز خود به معنای غلبه اصل «مصلحت دولت» بر «منطق انقلابی» بود. (Balta, 1999)

تمام این تحولات را می‌توان زیر عنوان «عقلایی‌سازی سیاست خارجی ایران» به بررسی گذاشت. اما آنچه صورت نگرفته است شفافیت و تدوین رسمی یک راهکار عقلایی است. چنانکه سفیر سابق فرانسه طی مقاله‌ای با عنوان «روابط ایران - اروپا از ۱۹۸۸ تا ۱۹۸۸: یک دیپلماسی دوپهلوی»، به بررسی ابهام‌های دیپلماسی ایران در مورد اروپا پرداخته و می‌نویسد: «در سال‌های اخیر، سیاست ایران در نگاه

اول، معرف یک طرح متعامل، ارادی و سنجیده برای ادغام مجدد این کشور در نظام بین‌المللی است. دست‌کم در مورد اروپا چنین تحولی را می‌توان در سیاست خارجی ایران مشاهده کرد. این تجدیدنظر حتی به وسیله خود امام خمینی صورت گرفت. اما واقعیت زندگی ایرانی عمیق‌تر و پیچیده‌تر از اینهاست. زیرا دوگانگی‌های زیادی هنوز وجود دارد و به‌رغم ژست‌های صلح‌طلبانه‌ای که بارها ایران از خود نشان داد فتوای قتل سلمان رشدی و عدم لغو آن چهره دیگری از ایران ترسیم می‌کند». (Graeff, 1999)

عدم توجه دستگاه سیاستگذاری خارجی ایران به اهمیت نظریه و چهارچوب‌های اصولی اعلام‌شده در سیاست خارجی سبب شده است تا ایرانیان در عمل و روند عقلایی کردن سیاست خارجی خود جلوتر از عقلانیت در حوزه نظریه باشند. شاید بتوان به‌درستی ادعا کرد که به‌جز مورد امریکا و صلح خاورمیانه در بقیه موارد ایران مانند سایر بازیگران خردگرای صحنه بین‌الملل و مراعی حقوق و موازین بین‌المللی عمل می‌کند. حتی موضع‌گیری‌های رسمی وزارت امور خارجه نیز تأییدی بر خردگرایی و مصلحت‌بینی کنش‌های خارجی ایران است. چنانکه آقای خرازی وزیر امور خارجه ایران در دوره خاتمی در سخنرانی خود در مؤسسه روابط بین‌الملل دانشگاه علوم سیاسی و اجتماعی پانتئون - آتن (۳ دی ۱۳۷۶) می‌گوید: «حال که ملاک‌های [ما] به‌طور نسبی روشن شد، اجازه دهید درخصوص اولویت‌های سیاست خارجی ایران در عمل بحث کنیم. من بر چهار اولویت تکیه می‌کنم:

۱. صلح و امنیت در همسایگی ایران؛
 ۲. دوستی با جهان اسلام؛
 ۳. همکاری سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با کشورها و سازمان‌های برگزیده؛
 ۴. مشارکت فعال در سازمان‌های بین‌المللی». (سیاست خارجی، ۱۳۸۰: ۸۳)
- اما باید دید در عمل اشتباهاتی صورت نمی‌گیرد که نشان‌دهنده ادامه اندیشه‌های انقلابی و عصیان در برابر نظم بین‌المللی باشد؟ به‌نظر نویسنده دو عامل چنین ابهامی را به‌وجود می‌آورد. یکی مشخص نبودن تولید سیاست خارجی و حضور سازمان‌ها و نهادهای دیگر در این صحنه و دیگری وجود نیروهایی که

جایگاه آنها در ساختار سیاسی کشور تعریف نشده.

در مصاحبه‌ای با آقای حسین الله‌کرم، ایشان اظهار می‌دارد ما از باب امر به معروف و نهی از منکر که اصل هشتم قانون اساسی ما را تشکیل می‌دهد به خود اجازه می‌دهیم در صورت مشاهده هرگونه کج‌روی یا انحراف از اصول و ارزش‌های انقلاب تذکر لازم را به مسئولان بدهیم. وی به دو مورد از مداخله نیروهای خود در حوزه سیاست خارجی اشاره می‌کند. یکی به تغییر نام خیابان خالد اسلامبولی که قرار بود به تقاضای دولت مصر و در جهت بهبود رابطه با این کشور صورت گیرد و دیگری تظاهراتی که هنگام مذاکره وزیر امور خارجه ایران و همتای انگلیسی او در خصوص قتل سلمان رشدی صورت دادند.^۱ پاره‌ای از خطبه‌های نماز جمعه و موضع‌گیری‌های شخصیت‌های مدنی و ملی در خصوص مسائل بین‌المللی یا برخوردهایی که ممکن است با نیروهای سیاسی موجود در منطقه خاورمیانه نظیر القاعده صورت گیرد از دیگر مسائلی است که موجب ابهام در مواضع ایران در عرصه بین‌المللی شده است.

۲. بعد عینی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

در اساس، موضع هر کشور نسبت به نظام و نظم بین‌المللی از سه حالت خارج نیست؛ معارضة، انتقاد، پذیرش. در آغاز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تا آنجا که به رابطه با قدرت‌های نرم مربوط می‌شد مبتنی بود بر نوعی اعتراض و مبارزه منفی و انتقاد خشم‌آلود نسبت به نظام بین‌المللی. علت چنین سیاستی عدم امکان معارضة و مقابله صریح با نظام و سیاست، بین‌الملل بود. طبیعی بود که واکنش قدرت‌های بزرگ نیز به این سیاست واکنشی خصمانه باشد. این موضع ایران را دیگر نمی‌توان به بی‌طرفی تعبیر کرد. به همین دلیل نیز نوعی ائتلاف ناخوانده بین قدرت‌های جهان علیه جمهوری اسلامی ایران به وجود آمد که نمود آن را می‌توان در کمک‌های بی‌دریغ آنها به عراق ملاحظه کرد.

معمولاً کشوری که بخواهد علیه نظم بین‌المللی یا سیاست قدرت‌های بزرگ وارد عمل شود نیازمند متحدانی است که آن را حمایت و در این مبارزه یاری کنند؛

۱. مصاحبه نگارنده با دکتر حسین الله‌کرم در تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۸۱.

یا آنکه به تنهایی ابزارهای لازم را در اختیار داشته باشد. تنها ناپلئون اول بود که به تنهایی به جنگ قدرت‌های اروپایی رفت و در پایان نیز با شکست قاطعی روبه‌رو شد. در عصر دوقطبی هر کشوری که خواهان مبارزه با امپریالیسم غرب بود به قدرت شرق تکیه می‌زد اما سیاست نه‌شرقی و نه‌غربی ایران که به لحاظ نظری نوعی بی‌طرفی محسوب می‌شود در عمل به مقابله با شرق و غرب تبدیل شده بود. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در یکی از سخنرانی‌های خود گفت: «در جهان امروز دو بلوک در دنیا هست، یکی شوروی و اقمارش و دیگری امریکا و اقمارش و رسم دنیا این است که اگر کشوری تحت سلطه غرب بود و خواست انقلاب بکند، می‌آید و به شرق می‌چسبد و با حمایت شرق انقلاب می‌کند یا برعکس عمل می‌شود. مصر از امریکا برید، زیر بال شوروی رفت... ما می‌گوییم این‌گونه نیستیم و می‌خواهیم آزاد زندگی کنیم، یعنی تا قیامت به شوروی متکی نمی‌شویم... متکی به امریکا و غیر امریکا و اقمارش هم نمی‌شویم...». (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۶: ۷-۲۱۶)

درواقع ایران بهای سنگین استقلال خود را می‌پرداخت. زمانی که هزینه مقابله را خارج از حد توان خود یافت و به سیاست همزیستی روی آورد، تنها راهی که در پیش روی خود می‌دید نوعی بیطرفی منفعلانه بود و زمانی که این سیاست را بی‌نتیجه یافت سعی در اتخاذ سیاست «بی‌طرفی فعال» کرد که در زمان حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ به‌طور رسمی عنوان شد. اما هیچ‌کس نتوانست تعریف درستی از بی‌طرفی فعال به‌دست دهد. امریکایی‌ها این سیاست را نوعی ظاهرسازی تعبیر کردند که ایران، به‌ظاهر بی‌طرف اما در باطن به حمایت از گروه‌های معارض و مخالف با سیاست امریکا می‌پردازد. اینک به نمونه‌های این دو سیاست اشاره می‌کنیم.

۲-۱. سیاست مبارزه و عصیان در برابر نظم بین‌المللی با نتیجه انزواگرایی

همانطور که اشاره شد چنانچه کشوری به سیاست معارضه و مقابله با قدرت‌های بزرگ و نظم مورد قبول آنها روی آورد، باید ابزارهای لازم را که عبارتند از: متحدان کافی یا توان نظامی بسیار بالا، در اختیار داشته باشد. آیا ایران در زمانی که

دست به گروگان‌گیری دیپلمات‌های امریکایی زد و به‌طور غیرمستقیم به این کشور اعلان جنگ داد و اسرائیل را دشمن بشریت خواند و با صلح مورد نظر امریکا در خاورمیانه به مقابله پرداخت و در همان حال به مجاهدین افغانی که در حال جنگ با شوروی بودند نیز کمک رساند و به‌دنبال فتوای قتل سلمان رشدی با انگلستان قطع رابطه کرد و روابط دیپلماتیک خود را با فرانسه به سطح کاردار تنزل داد و رژیم‌های عرب منطقه را دست‌نشانده امریکا خواند و از جنبش استقلال‌کشمیر در برابر هند دفاع کرد، از ابزارهای لازم برخوردار بود؟ چه متحدانی در منطقه یا جهان به یاری این کشور می‌شتافتند؟ تنها کشوری که در دنیا به یاری ایران شتافت سوریه بود آن هم از منظر منافع ملی این کشور و تعارضی که با رژیم صدام حسین و اسرائیل داشت؛ درحالی‌که ایران به محور تهران - دمشق و اتحاد استراتژیک با سوریه می‌اندیشید. (Abou Diab, 1999: 54)

به‌هرحال، مهم نیست که سوریه از چه منظری به ایران نزدیک می‌شود و یا چرا ما سوریه را متحد تمام‌عیار ایران به حساب می‌آوریم؛ مهم این است که چنین اتحادی وجود داشته باشد. در کنار سوریه چند کشور دیگر نظیر لیبی، الجزایر و کوبا هم روابط دوستانه‌ای با ایران اسلامی داشتند ولی هیچ همکاری مؤثری بین آنها به‌وجود نیامد. چنانکه کشورهای کوچک اروپایی هم هیچ دشمنی‌ای با ایران نداشتند و ایران اسلامی ملهم از سیاست‌های زمان قاجار که رابطه با کشورهای کوچکی مانند بلژیک را ترجیح می‌داد، با این‌گونه کشورها روابط تجاری مناسبی برقرار کرد.

اما ایران یک ابزار دیگر هم در اختیار داشت و آن نفوذ در میان گروه‌های انقلابی و نهضت‌های آزادی‌بخش بود که می‌توان اذعان داشت قدرت این گروه‌ها ممکن است از قدرت بمب اتم هم بیشتر باشد. بدیهی بود که هزینه سیاست معارضه‌جویی ایران از حدود توانایی‌های این کشور فراتر می‌رفت. به همین دلیل طرفداران این سیاست بعدها به فکر ایجاد یک اتحادیه از چین، هند و ایران و گاه از ایران، ارمنستان و یونان و گاه پس از خاتمه جنگ ایران و عراق، از اتحادیه ایران - سوریه - عراق سخن به‌میان می‌آوردند. ایرانی‌ها می‌گفتند ما خصومتی با سایر کشورها نداریم بلکه این آنها هستند که استقلال ما را برنمی‌تابند. با این حال



مخالفت با صلح خاورمیانه و سیاست‌های سلطه‌جویانه امریکا در منطقه از نظر غربی‌ها مقابله‌جویی ایران بود. روابط ایران و فرانسه نیز دست‌کم از سوی هر دو کشور در حال تخریب بود. یعنی پذیرش مخالفان رژیم ایران و کمک به عراق از سوی فرانسه و اقداماتی نظیر انفجارهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ و قتل شاپور بختیار که فرانسوی‌ها به جنبش حزب‌الله یا عناصر طرفدار ایران نسبت می‌دادند یا دست‌کم شعارهای مرگ بر فرانسه. (de champris, 2000: 90-9)

در اینجا باید با نگاهی ویری یعنی بازتاب عمل در ذهن مخاطب به مسائل نگاه کرد و نه از منظر واقعیت. درعین حال بی‌انصافی است که تمام تقصیرها را به گردن ایران اسلامی بیندازیم. جامعه بین‌المللی روابطی برپایه زور است و از همین منظر نیز عملکرد ایران مورد انتقاد قرار می‌گیرد. ایران می‌بایست به میزانی که قدرت داخلی و متحدان بین‌المللی او اجازه می‌دادند وارد مقابله می‌شد. اگر به نیروی اتمی دست یافته بود یا توان فنی لازم را برای استقلال صنعتی و اقتصادی به‌دست آورده بود آنگاه می‌توانست بی‌نیاز از دنیا به راه خود ادامه دهد. درعین حال ادامه حیات ایران اسلامی و پیشرفت‌های نسبی آن یکی از معجزات قرن حاضر محسوب می‌شود زیرا در عین همه این کشمکش‌ها ایران بسیار آبادتر و غنی‌تر از زمانی به نظر می‌رسد که در اردوگاه غرب قرار داشت و این به معنای آن است که انقلاب ایران یک انقلاب واقعی بود؛ زیرا در تنازع بقا پیروز شد. اینک ایران اسلامی در ادامه راه خود به قبول واقعیت‌ها تن درمی‌دهد تا خصومت‌های بین‌المللی را به دوستی تبدیل کند. آیا این چرخش به معنای گذشتن از ارزش‌های انقلابی و اصول اسلامی است؟ مسلماً چنین سیاستی می‌تواند به ارتقای سطح ایران در عرصه بین‌المللی و تقویت بنیه‌های دفاعی و اقتصادی آن کمک کند.

۲-۲. پذیرش انتقادی نظام بین‌المللی یا نتیجه بی‌طرفی منفعل یا فعال

به تدریج مشخص شد هیچ دوستی یا دشمنی پایدار نیست و ایران هم قادر به دگرگون ساختن نظام بین‌المللی نبوده و اصرار در این راه چیزی جز هدر دادن وقت و انرژی به ارمغان نخواهد آورد. نخستین گام در این راه این بود که ایران دولت‌ها و رژیم‌های منطقه را به رسمیت شناخته و خود را به حد یک نهضت



رهایی‌بخش تقلیل ندهد. در زمان نخست‌وزیری میرحسین موسوی، ایشان طرفدار برقراری رابطه با ملت‌ها و جنبش‌ها بود. در حالی که آیت‌الله خامنه‌ای با واقع‌بینی، رابطه با دولت‌ها را توصیه می‌کرد. دومین گام، پذیرش این حقیقت بود که با دست و جیب خالی و صنعت ضعیف، نمی‌توان کاری از پیش برد. این گام به معنای تقویت منابع داخلی سیاست خارجی بود. سوم اینکه، خصومت با همسایگان هزینه‌های دفاعی سنگینی را بر کشور تحمیل می‌کند.

با چنین رویکردی بود که هاشمی رفسنجانی به نیکی متوجه اهمیت رابطه ایران و عربستان شد. بهبود این رابطه که زمانی تا حد یک جنگ تمام‌عیار، بحرانی شده بود می‌توانست در درجه اول هزینه‌های دفاعی ایران را پایین آورد و دوم آنکه به آرامش منطقه کمک کند. روابط ایران و عربستان از مراسم حج ۱۹۹۱ به آرامی رو به بهبود گذاشت و به دنبال آن روابط ایران و سایر همسایگان عرب مثل کویت، عمان، بحرین، قطر و امارات متحده عربی نیز به بهبودی گرایید. (رمضانی، ۱۳۸۰: ۸۸-۹۱) برنامه‌های سازندگی کشور هم توانست بسیاری از کشورهای تاجرپیشه مثل آلمان، ایتالیا، ژاپن و حتی چین و روسیه را به ایران نزدیک کند. دولت هاشمی رفسنجانی اهمیت خاصی نیز به اکو به‌عنوان راهی برای توسعه منطقه‌ای قائل بود. به این ترتیب مقدمات سیاست تنش‌زدایی و آشتی‌جویی فراهم شد. روابط ایران پس از خرداد ۱۳۷۶ با کشورهای عرب منطقه رو به بهبودی بی‌سابقه‌ای نهاد و اتحادیه اروپا گفت‌وگوهای انتقادی خود را به گفت‌وگوهای سازنده با ایران تبدیل کرد. سفرهای خاتمی به کشورهای اروپا از جمله به واتیکان به اصلاح چهره ایران در انظار عمومی کمک شایانی کرد.

با وجود همه اینها برخورد ایران با مسائل منطقه‌ای در حد انفعال یا فعالیت‌های بی‌نتیجه باقی ماند. موضع ایران در جنگ اول غرب علیه عراق موضعی بخردانه بود. زیرا در آن شرایط نه امکان عملی برای ایران وجود داشت و نه به صلاح ایران بود که از بی‌طرفی خارج شود. در عین حال رفسنجانی روشن ساخت که ایران هیچ‌گونه تغییری را در جغرافیای سیاسی منطقه نخواهد پذیرفت، (رمضانی، ۱۳۸۰: ۸۹) و این، خود نشانگر حساسیت ایران بود. در قضیه افغانستان برعکس، برخورد فعال و همراه با حسن‌نیت ایران نتایج ملموس و مطلوبی به بار

نیاورد و در جریان سرنگونی صدام حسین نیز ایران نتوانست موضع فعالی اتخاذ کند هرچند روند قضایا به نفع ایران تمام شد.

اما آینده ایران در گرو مداخله فعال در امور منطقه است. چنین سیاستی مستلزم تجدیدنظر اساسی در پایه‌های سیاست خارجی و وداع با رویکرد بی‌طرفی و پذیرش استراتژی اتحاد و ائتلاف است. این تجدیدنظر شامل برقراری رابطه معقول با ایالات متحده امریکا نیز می‌شود. در غیراین صورت ایران از حوزه‌های نفوذ تاریخی خود مثل آسیای میانه، خلیج فارس و خاورمیانه و ایفای نقش ژئوپلیتیک خود محروم خواهد ماند و این محرومیت در درازمدت به کاهش اقتدار و توان آن در عرصه بین‌المللی خواهد انجامید. زیرا نقش‌های سنتی ایران به رقبای منطقه‌ای آن مانند ترکیه، پاکستان و عربستان سعودی سپرده خواهد شد. بنابراین آنچه توصیه می‌شود برخورد انتقادی با نظام بین‌المللی برای پیشبرد اهداف انقلابی همراه با اتخاذ مواضع فعالانه در امور منطقه و جهان است. این بدان معنا نیست که ایران فاقد یک سیاست خارجی یا حتی دیپلماسی فعال است. بلکه معنای آن اینست که فعالیت‌های ایران نتایج مورد نظر و سرنوشت‌سازی به بار نمی‌آورد. حتی باید اذعان کرد این سیاست در پاره‌ای از موارد مانند مسئله تقسیم دریای خزر بیش از حد فعال بوده و در پاره‌ای از موارد با ظرافت کامل عمل کرده است. چنانکه یک روزنامه فرانسوی می‌نویسد: «ایران درصدد بهره‌برداری ظریفانه‌ای از نارضایتی کشورهای عربی از سیاست امریکاست» (Anquetil, 1997: 3).

ولی باید پرسید به چه دلیل هنوز ایران با یک کشور موفق فاصله زیادی دارد؟ پاسخ این است که موانع و کارشکنی‌هایی که امریکا بر سر راه ایران به وجود می‌آورد در این ناکامی نقش اساسی دارد. حتی ایران در سال‌های اخیر تلاش‌های جدی و سنجیده‌ای در جهت حل مسائل خود با امریکا هم انجام داده است؛ ولی حل مسئله موقوف به یک تجدیدنظر کلی در سیاست خارجی ایران است.

نتیجه‌گیری و ارائه چند راهکار

برخلاف تصور رایج، این مقاله مبین نوعی استمرار در سیاست خارجی ایران است که دست‌کم از نیمه دوم قرن نوزدهم یعنی عصر ناصری تا دوره حاضر به چشم



می‌خورد. این استمرار ریشه در تمدن و فرهنگ ایران داشته و بیانگر این نکته است که چنانچه قرار باشد اصلاحاتی در سیاست خارجی ایران صورت گیرد از نوع سیاسی و دیپلماتیک نبوده و باید به ریشه‌های اصلی آن یعنی تمدن و فرهنگ ایران مراجعه شود. در حقیقت عامل اصلی استمرار در رویکرد سیاست خارجی ایران استقلال‌خواهی است که از ناصرالدین شاه مستقل و مستبد و رضاشاه که به‌کمک قدرت‌های بیگانه روی کار آمد تا مصدق دموکرات و رهبران جمهوری اسلامی که به پشتوانه یک انقلاب مردمی به قدرت رسیدند، پیوسته آن را وجه همت خود قرار داده‌اند.

تغییر رژیم‌های سیاسی هم نتوانسته است این نگرش یا خواست را عوض کند و این خود نشان تمدنی بودن این نگرش است و بی‌شک ما نیازمند تمدن‌سازی و فرهنگ‌سازی جدیدی برای خود هستیم. این استقلال‌خواهی در تمام این دوره‌ها به شکل‌گیری نوع خاصی از دیپلماسی نیز کمک کرده است که مبتنی بر فریب بیگانگان، استفاده از رقابت‌های آنها و مشروعیت‌زیرپا گذاشتن قراردادهای ناعادلانه‌ای است که آنها بر ایران تحمیل کرده و می‌کنند. این برداشت‌ها و روش‌ها نیز به نوعی نگرش منفی از سوی جامعه بین‌المللی نسبت به ایرانیان و طرز فکر آنها انجامیده است که معنای آن عدم اطمینان به رهبران این کشور از مستبد و دموکرات، از غرب‌گرا و سنت‌گرا تا لائیک و مذهبی است. چنانکه گویا همه ایرانیان رؤیای ایران بزرگ و احیای دوره عظمت خود را در سر می‌پرورانند.

نظیر همین تصور در مورد آلمانی‌ها نیز وجود داشت. علت آنکه امریکایی‌ها و بسیاری از اروپایی‌ها به‌راحتی در پایان جنگ جهانی دوم تقسیم آلمان را پذیرفتند همین نکته بود که گویا یک آلمان متحد ارمغانی به‌جز جنگ جهانی برای جهانیان نخواهد آورد. تاریخ نشان می‌دهد چنین تصویری از یک کشور تا چه حد می‌تواند برای آن مضر و خطرناک باشد. نه آلمان‌ها موفق شدند چنین سیاستی را به‌پیش ببرند و نه ایرانی‌ها توانستند استقلال خود را حفظ کنند. بدبینی یک ملت به جامعه جهانی نیز عواقب مشابهی دربردارد؛ زیرا ملت‌های خودبین مجبور شده‌اند در یکی از دو حالت تهاجم و انزوا به‌سر ببرند. آنگاه که توان سیطره بر اقوام مجاور یا بر دنیای پیرامون را به‌حق یا ناحق، با توهّم یا واقع‌بینی در خود حس کرده‌اند از کنش



تهاجمی ابایی نداشته‌اند و زمانی که خود را ناتوان احساس کرده‌اند درهای خود را بر روی خود بسته و به دنیا پشت کرده‌اند. برپایه این مفروض‌ها، توصیه‌ها و راهکارهای زیر پیشنهاد می‌شود:

۱. اصلاح ذهنیات و مواضع ایدئولوژیک

در حوزه ذهنیات چند اصلاحیه ضروری به نظر می‌رسد. اول قبول واقعیت روابط بین‌الملل و قدرت محوری آن. به رغم انتقاداتی که به نظریه «وضعیت طبیعی» هابز شده است، هنوز هم این اصل مورد قبول همگان است که قدرت اساس کنش در این صحنه است و هر بازیگری که از قدرت بیشتری برخوردار است از توان کنش بیشتری هم برخوردار خواهد بود. اختلاف نظرها امروز بر سر تعریف قدرت و اجزای آن است و نه بر سر خود قدرت. این اصل به معنای دو چیز است: یکی ضرورت کسب قدرت بیشتر برای کشورها و دیگری اینکه نمی‌توان از قدرت‌های بزرگ انتظار داشت برپایه اصول اخلاقی عمل کنند. کشورهای زیادی وجود داشته‌اند که علیه نظم ناعادلانه بین‌المللی قیام کرده‌اند اما به مجرد آنکه خود قدرت گرفته‌اند به همان اعمالی دست زده‌اند که کشورهای مورد انتقاد آنها می‌زده‌اند. مانند شوروی، در زمان انقلاب بلشویک و رفتار این کشور در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، یا مقایسه کنید چین را در دهه ۱۹۵۰ با رفتار این کشور در سال‌های اخیر.

دوم وداع با اندیشه سیاه و سفید یا دوست و دشمن که در واقع نگرشی *استالینی* و متعلق به دوران جنگ سرد است. نه تنها کشورها به دوست و دشمن تقسیم نمی‌شوند بلکه روابط هم متنوع بوده و ممکن است کشوری در عین روابط حسنه سیاسی با کشوری دیگر، در حوزه تجاری به شدت رقیب آن کشور باشد.

سوم توجه به نظریه‌ها و اصول روابط بین‌الملل؛ آگاهی از استراتژی‌های موجود یا انواع سیاست‌های خارجی در ارتباط با نظام بین‌المللی و الزامات هر یک از این سیاست‌ها می‌تواند در پردازش یک سیاست اصولی و واقع‌بینانه مؤثر باشد. برای مثال باید آگاه بود که پذیرش سیاست منازعه یا عصیان در برابر سیاست بین‌الملل هزینه‌های زیادی دربرداشته و بازیگری که چنین سیاستی را در پیش می‌گیرد باید

بیش از پیش بر منابع داخلی خود تکیه کند، درحالی که سیاست پذیرش یا هم‌سویی با سیاست بین‌الملل برعکس بازیگر را در بهره‌گیری از امکانات و امتیازات بین‌المللی کمک می‌کند. چنانکه شوروی درهای خود را بست و با هزینه‌های زیاد خود را از درون ساخت و سپس به ایفای نقش‌های مهم در عرصه بین‌المللی پرداخت، درحالی که کره جنوبی با سیاست درهای باز اهداف خود را دنبال کرد. درعین حال باید توجه داشت که اهداف شوروی مبنی بر ایفای نقش‌های مهم سیاسی و نظامی با اهداف کره جنوبی که بیشتر جنبه اقتصادی داشته و مدعی هیچ نقش سیاسی برجسته‌ای در آینده نزدیک نیست، تفاوت دارد.

چهارم آنکه ایرانیان به دنبال استقلال خود هستند، باید قبول کنند که منابع این استقلال در درون قرار دارد و نه در بیرون؛ در نتیجه به جای چالش با کشورهای دیگر بهتر است به تقویت بنیه‌های داخلی بپردازند. چنانکه دو کشوری که الگوی توسعه در قرن بیستم بوده‌اند یعنی ژاپن و آلمان با تسلیم در برابر سیاست بین‌المللی سر خود را پایین انداخته و به توسعه اقتصادی خود همت گماشته‌اند و اینک به حدی از قدرت دست یافته‌اند که خواهان عضویت در شورای امنیت سازمان ملل هستند. درحالی که *محمد رضا شاه* سرمایه‌های مملکت خود را به هدر داد و به رجزخوانی‌های مضحکی روی آورد که نه در داخل گوش شنوایی پیدا می‌کرد و نه در خارج. یکی از اشتباهات ما در دوره جمهوری اسلامی نیز پرداختن به غیر و غافل شدن از خویش بود. عامل اقتدار و ضعف نظام در داخل بوده و دوست و دشمن واقعی نظام سیاسی مردم ایران هستند که در صورت رضایت مانند آنچه در دوران جنگ تحمیلی گذشت آن را در برابر حمله تمام جهان حفظ می‌کنند و در صورت ناخشنودی با یک رویگردانی آن را به پایین خواهند آورد.

پنجم، قبول واقعیات جدید و دگرگونی در مفاهیمی مانند حاکمیت و استقلال و پیدایش وضعیت جدید به نام عصر جهانی است. جهانی شدن یک توهم نیست بلکه واقعیتی است که نفی آن فقط باعث غافلگیری و عقب‌ماندگی خواهد بود. کشورهایی که خود را برای پذیرش واقعیات جدید آماده کرده‌اند بی‌شک از آسیب کمتری رنج خواهند برد. درحالی که بیم آن می‌رود که خطرات فرهنگی جهانی شدن تمام دستاوردها و ارزش‌های انقلاب اسلامی را بر باد دهد و بالاخره آنکه ترس از

خارجی، ریشه در شکست‌های دو بیست سال اخیر ایران از اروپایی‌ها و سیاست‌های توسعه‌طلبانه آنها از یکسو و عدم آمادگی ایرانیان در مقابله با چنین سیاست‌هایی از سوی دیگر دارد. باید پذیرفت که می‌توان با درایت و چاره‌اندیشی به مصاف دیپلماسی‌های تهاجمی هم رفت.

۲. ضرورت تدوین چهارچوب‌ها و برنامه‌ریزی

حرکت در عرصه بین‌المللی به کوهنوردی شباهت دارد که اگر بدون نقشه و برنامه حرکت کند امکان سقوط و گرفتار شدن وی بسیار زیاد است. همانطور که کشورها برای توسعه اقتصادی خود به تدوین برنامه‌های چهار ساله یا هفت ساله می‌پردازند در زمینه سیاست خارجی هم باید اهداف و ابزارهای خود را مشخص کنند و از روزمرگی بپرهیزند. ایران باید سهم خود از بازارهای اروپا را در ده سال آینده بداند، به‌ویژه آنکه کشور ما یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان گاز جهان، و اروپا یکی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان آن خواهد بود. ژئوپلیتیک ایران اقتضا می‌کند ایران سهم خود را در مناطق پیرامون خود مشخص کند. آسیای میانه یکی از حوزه‌های نفوذ فرهنگی و یکی از عرصه‌های توسعه صادرات ایران محسوب می‌شود، درحالی‌که خلیج فارس بیشتر حوزه نفوذ نظامی و سیاسی است. به‌همین سان باید تهدیداتی را که ممکن است از زوایای مختلف جغرافیایی یا موضوعی، متوجه ایران باشد مورد توجه قرار داد. آسیای میانه و حوزه قفقاز پس از فروپاشی شوروی به‌شدت مورد توجه غرب به‌ویژه ایالات متحده آمریکا قرار گرفته است و این توجه ممکن است تهدیدهایی را متوجه ایران سازد. به‌طور کلی عامل ژئوپلیتیک یکی از عوامل مهمی است که ثابت می‌کند ایران در منطقه‌ای قرار گرفته که سیاست بی‌طرفی متضمن هیچ فایده‌ای برای این کشور نیست. چنانکه جنگ‌های جهانی هم این نکته را ثابت کرده‌اند.

۳. ضرورت اصلاح نظام تصمیم‌گیری و سیاستگذاری

یکی از عوامل بازدارنده در راه اتخاذ یک سیاست صحیح و اصولی که به نیازهای تاریخی کشور پاسخ دهد، دخالت نیروها یا عوامل غیرمسئول در سیاستگذاری خارجی است. با تأسف، این وضعیت در دوره پس از انقلاب به‌گونه‌ای حاد و

بی‌رویه مشاهده شده است. عامل بازدارنده دیگر، تفرقه در میان نهادها و دستگاه‌های ذی‌مدخل در امور خارجه است. از آغاز دهه ۱۹۷۰ در فرانسه تلاش وسیعی به‌کار گرفته شد تا تمام مسائل و امور سیاست خارجی زیر نظر وزارت امور خارجه این کشور قرار گیرد. درحالی‌که در امور خارجی کشور ما، گاه مشاهده می‌شود که عملکرد و برنامه‌های رایزنی‌های فرهنگی که از سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی دستور می‌گیرند، در تعارض با کنش‌های سفارتخانه‌های کشور ما، در خارج قرار دارند. در نتیجه تفرقه در نگرش‌ها و کنش‌های ارگان‌های مختلف مسئولیت‌پذیری آنها را نیز کاهش داده و سبب می‌شود تا هیچ سازمانی خود را موظف به برنامه‌ریزی و طرح دقیق مسائل نداند. علاوه‌بر دوگانگی سازمان‌ها، با نوعی دوگانگی در نگرش و کردار هم روبه‌رو هستیم. برای مثال یک نویسنده خارجی که به بررسی سیاست خارجی ایران در آسیای میانه پرداخته است نتیجه می‌گیرد که دیپلماسی ایران در این منطقه بین منافع ملی و نگرش امتی معلق مانده است. یک نگاه گذرا نشان می‌دهد که نمایندگی‌های فرهنگی ایران در این منطقه اغلب به‌دنبال ترویج فرهنگ دینی و پیروی از نگرش امت اسلامی هستند درحالی‌که سفارتخانه‌های ایران منافع ملی را هم مورد توجه قرار می‌دهند. *



منابع

الف - فارسی

- چهار سال با مردم (۱۳۶۴)، چاپخانه ۱۷ شهریور.
 در جست‌وجوی راه امام از کلام امام (۱۳۶۲)، دفتر چهارم، تهران: امیرکبیر.
 رضانی، روح‌الله (۱۳۸۰)، چهارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه ع. طیب، نشر نی.
 سیاست خارجی ما؛ مجموعه سخنرانی‌های سید کمال خرازی وزیر امور خارجه (۱۳۸۰)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۳)، نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل، تهران: قومس.
 هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۷۶)، خطبه‌های نماز جمعه، تهران: دفتر نشر معارف اسلامی، جلد سوم.

ب - لاتین

- Abou Diab, Khattar (1999), "Iran-Monde Arabe-Israel: Enjeux Geopolitique des Rivalites et dsAlliances", *Géopolitique*.
- Anquetil, Gilles (1997), "L'Iran Tente de Tirer profit de l'agencement Arab Devant La Diplomatie Americainne", *Le Monde*, Samedi, 13 Sep.
- Bahar, Sarvenaz (1992), "Khomeinisme, The Islamic Republic of Iran and International Law", *Harward International Law Journal*, Vol 33. No 1.
- Balta, Paul (1999), "De Khomeiny a Khatami: Le Victorie de L'Etat", *Géopolitique*, No. 64.
- De Champris, Hubert (2000), "Les Relations Franco - Irnaises", Paris, *Les Cahiers de l'Orient*, No. 60, Vol. 4.
- Freji, Hanna Yousif (1996), "State Interests vs. The Umma: Iranian Policy in Central Asia", *Middle East Journal*, Vol. 50, No. 1.
- Jumara (1999), "Iran: Acteur Gazier Majeur du 21e siècle", *Géopolitique*.
- Graeff, Christian (1999), "Les Relations Iran-Europe de 1988 a 1998: Une

Diplomatie de l'Ambivalence", *Géopolitique*, No. 64.

Lamote, Laurent (1995), *Iran's Foreign Policy and Internal Crisis in Patrick Clawson*, Iran's Strategic intentions and Capabilities, London Institute for National Strategic Studies.

Roy, Olivier (1999), *Iran: Comment Sortir d'une Révolution Religieuse*, Paris: Seuil.

Roy, Olivier (1998-1999), "L'Asie Centrale prend le large", Paris, *Politique Internationale*, No. 4.



